

گفت و گو

گفت و گو با سرهنگ ستاد رژیم پیشین محمود مهران ادیب
آقای رضا پهلوی چیزی برای گفتن ندارد



گفتگو کننده: ناصر امینی

اشاره

کتاب ونسیم آزادی (Winds of Change) نوشته شاهراده رضا پهلوی چندی است روانه بازار شده است. این کتاب کوچک، به قطع جیبی در ۱۵۲ صفحه و ۸ فصل که به بهای ۲۵ دلار در کتابفروشی ما موجود است، پلی است که افکار بین‌المللی و خارج‌گیان را با خواسته‌های قانونی و به حق ایرانیان پیوند زده و این پیوند نه‌نهایت سبزه خود را خواهد داد. ولی باید توجه داشت که آزادی و دموکراسی شله زدن‌ری نیست که در روزهای اعیاد مذهبی به درخته بی‌اورند و مفت و میجانی به این و آن بدهند. آزادی و دموکراسی بنای بسیار عظیمی است که با تلاش و همت‌های فریخته و با فرهنگ، آجر به آجر و خشت به خشت، ساخته می‌شود. من این شایستگی را در ملت بزرگ ایران می‌بینم به شرط این که عقاید یکدیگر را

تحمل کنیم و دست از لجاجت برداریم. شناخت هویت و پیشینه تاریخی و وطن‌مان باید در شط و طن پرستی باشد؛ و روشگوری و دیگر هیچ.

از آنجا که سابل بودم از نظرات اندیشمندان و صاحب‌نظران در باره کتاب شاهراده رضا پهلوی مطلع گردم تا شاید با انتشار آن هائتایع نامی بدست آید، با پیش از ده نفر از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه در رژیم گذشته در هفته‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی صحبت کردم تا در پاسم آن‌ها در باره این کتاب چه فکر می‌کنند. متأسفانه هیچ‌یک از آنان این کتاب را ندیده و نخوانده بودند. نه قهر زار و نه خشم‌کارگر هیچ‌کدام به قدری بی‌تفاوتی و روشنگران جامعه را فقیر و ضعیف نمی‌کنند. قهر و خشم علاج‌پذیر است چرا که حالتی است در جهت بهتر جویی اما بی‌حالتی حالتی است غیر انسانی و آمیسی در آمیب‌ها؛ حرکت هست اما قدرت جهت‌گیری نیست. خوشبختانه پاسخ چند سئویش بود و آقای محمود مهران ادیب، سرهنگ ستاد رژیم‌سوری زمین‌سوی رژیم شاهنشاهی که فعلاً پانهانده سیاسی است، در یکی از کشورهای اروپایی به سؤالی‌های من پاسخ داده‌اند که در اینجا از نظر خوانندگان می‌گردد.

ناصر امینی

● آیا کتاب Winds of Change نوشته شاهراده رضا پهلوی را مطالعه کرده‌اید؟ سرهنگ محمود مهران ادیب: کتاب

ایشان راه اگر به فارسی هم بود، نمی‌خواندم چون ایشان چیزی برای گفتن ندارند. چیزهایی را که آقای رضا پهلوی می‌گویند امروزه هر کودک دبستانی از سر دارد. مسئله رهبری یا حرف زدن و انجسام چند مصاحبه با رسانه‌های خارجی از زمین تا آسمان فرق می‌کنند. برای مثال، آقای روح‌الله خمینی از شرایط روز جامعه‌ما استفاده کرد و توانست، در مقام یک رهبر مذهبی، به موقع انگشت روی نقاط ضعف

فرانسه آن نیز بزودی راهی بازار خواهد شد. این گفت و گو قبل از انتشار ترجمه فارسی کتاب شاهراده انجام گرفته و با اندکی تأخیر به چاپ می‌رسد. سر دبیبر. سرهنگ مهران ادیب: ایشان می‌خواهند خودشان را نزد بیگانگان جا کنند؛ حق هم دارند، چون از کودکی زیر نظر پرستار خارجی بزرگ شده‌اند و از ۱۷ سالگی به آمریکا آمده‌اند و بهترین سال‌های عمر خود را در خارج از ایران گذرانیده‌اند.

آخوندها مدیون محمد رضا شاه پهلوی هستند که این شانس بزرگ را نصیب آنان نمود و میوه رسیده را به دامانشان انداخت.

نظام سلطنتی گذاشته و جمله را از آن جا آغاز کند و از طریق حدود ۲۰ هزار مسجد در سراسر کشور - که در اختیار آخوندها قرار داشت - با سخنان فریبنده افشار جامعه راه با هر مرام و مسلکی، زیر یک پرچم گرد آورد. کنار کودتوشن گفتن و لشکر کشی و از همه کبر سر می‌آید، باید وارد گوشه‌ها و نشان دادن مابیت خود حریف را سنگ نموده با کتاب نوشتن و مصاحبه کردن کار در دست نمی‌شود. گفته می‌شود این کتاب از آن جهت به زبان انگلیسی نویخته شده که خارجی‌ها را با دکترین و نظرات ایشان آشنا سازد. من کتاب خلاصه‌ای است از آنچه شاهراده در بیانیه‌ها و سخنان خود بارها گفته‌اند. بطوری که شنیده‌ام ترجمه فارسی و

طولانی خود حتی سخن گفتن به زبان بلغاری را از یاد برده بود و در خارج این زبان را یاد گرفت. اقصاء در خارج که ایرانی ندارد.

سرهنگ مهران ادیب: پلی، انعامت در خارج ایرانی ندارد و همین‌دانشتن پرستار خارجی، ولی کودکی که در آینده رهبر کشوری خواهد شد باید با فقر هتنگ ملی و مردمی آن مملکت تربیت و بزرگ شود. ما ایرانیان فرهنگ خاص خودمان را داریم. ایران باغفارستان نیست؛ اگر نگاهی به تاریخ کشورمان بیاندازیم خواهیم دید که در گذشته سعی و کوشش بکار می‌رفت تا شاهزادگان با فرهنگ بومی و ملی ما تربیت و بزرگ شوند تا در دوران زمامداری متعلق به جای ایرانی باشند و مردم هر بخشی از مملکت آن‌ها را از آن خود بدانند.

● هنگامی که شاهزاده‌ها سن قانونی رسیدند، در مراسمی که در مصر انجام شد، سوگند گوی‌های یاد کردند. می‌گویم سگند گوی‌ها زیرا سوگند پادشاهی باید. مقابل مجلس یاد شده اما ناآنجا که در این کتاب معلوم است ایشان منکر خوددینت، خود را پسر شاه و وارث تاج و تخت می‌دانند و قبولی آن‌ها موکول به رای مردم می‌کنند.

سرهنگ مهران ادیب: پلی، ایشان بلافاصله پس از قوت بردشان در قاهره، در مراسمی به عنوان پادشاه چند سوسه‌گند خوردند که در حفظ تاج و تخت و کبیان پادشاهی و حفظ و حراست از تمامیت ارضی ایران و اجرای کامل قانون اساسی

مشرو ولایت کوشا باشند. ولی بعد از مدتی بدون اعلام قبلی از سلطنت کناره گرفته و به شاهزاده برون نفاذت نمودند. ولی هنوز مشخص نکرده اند آیا پادشاهی استعفا داده اند یا نه. اگر چنین است، کسی و کجا بوده است؟ و به چه جهت سوگند خود را زیر پا گذاشته اند؟ این رازی است که فقط ایشان می دانند و بیس! با کمال تأسف باید عرض کنم که این افراد این که گریه در ایرانستان جمع شده اند به دموکراسی، یا بهتر بگویم به مردم سالاری، کو چکنترین اعتقادی نداشته و ندارند و در رویای ظهور کوروش کبیر و داریوش و نادر سر می پرند. آن ها حتی نمی دانند انقلاب مشروطه برای رسیدن به چه اهدافی انجام گرفته.

● تاکید مکرر شاهزاده بر این که می خواهند در جنبش سیاسی ایران علیه نظام جمهوری اسلامی، موقعیتی فراهم آید و «فرار گویی» داشته باشند به نظر شما عملی است؟ و آیا ایشان می توانند این نقش را ایفا نمایند؟

مشرو هشتگ مهبران ادیب: کسی می تواند فراموشی عمل کند که سال ها در بین مردم بوده و بی سابقه طوفانی مبارزاتی علیه استبداد و بیاد، در بین افشار مردم مقبولیت یافته باشد. متأسفانه ایشان از چنین امتیازی برخوردار نیستند و از آن گذشته در رژیم گذشته که در رأس آن پدر و پدربزرگ ایشان قرار داشتند اجازه داده نشد تا شخصیت های سیاسی و آزادیخواه بار و پر بگیرند. نامزد های رهبری جامعه تزلزل، اقدام زدنایی و پاپیسی خانگی شدند. اگر معذود اشخاصی در آن دوران دیده می شدند همگی فرزندان انقلاب مشروطه بودند که با انقلاب رشد کرده و تربیت شده بودند. از آن جمله بدون در نظر گرفتن عقیده و روش و عملکردی می توان از محمدعلی فرخی، قوام السلطنه، حکیم الملک و حسین عماد نام برد. در غیبت شخصیت های سیاسی و آزادیخواه

بود که آیت الله خمینی توانست با شعار های عامه پسند در مقام رهبری قرار گیرد و از راست راست تا چپ چپ را به دنبال خود بکشد.

نظامی که امروز بر کشور مان حاکم است نوعی حکومت ساهتتی می باشد. ولی «قبیه» در مسند و شاهنشاه نشسته است و رئیس جمهور و در جایگاه صدراعظم؛ به شرط آن که رئیس مجمع تشخیص نظام را ندیده فرض کنیم، در غیر این صورت «رئیس جمهور» در مقام معاونت وزیر و «پایک مدبر کل» با اختیارات کدتری قرار می گیرد! در نظام کنونی همان سیاست های رژیم گذشته اجرا می گردد ولی با شدت و حدت بیشتر. نگاهی به اعدام های دسته جمعی، زندان های مملو از آزادیخواهان، ترور رهبران سیاسی در بیرون و درون کشور، یورش مغول وار به خویگاه دانشجویان و قتل و تاراج اموال، بلد و بخشش ثروت های کشور به بیگانگان، از صحت دادن متاعف ایران در خارج همیشه فارس و بخصوص دریای مازندران و... ماهیت این رژیم بر این بر یاد در این بخش می دهد. اکنون با توجه به این همه مصیبت و ویرانی، آقای رهبا پهلوی که بیشترین سال های عمر خود در بیرون کشور گذرانیده اند چگونه با راجه بر نامه ای می خواهند بر بی ملت ایران بار بدست گرفته و فراموشی عمل کنند؟ ایشان باید نخست تکلیف خود را بایشان بکشند، بکشند، بکشند، بکشند. در رأس آن مرحوم پدرشان بوده و روشن نمایند، و بجای مقهور رفتن باید بپوشند که سیه روزی امروز ایران تیره جبهه حکومت مستبدانه پادشاه و باز که خود تان ۲۵ و ۱۳۳۲ سال دیکتاتوری سلطنتی می باشد. رهبران جریسته در زمان براتی جوهر ذاتی خود را نشان می دهند. در زمینه صرف نظر از مردم و عقیده و موقعیت تاریخی...

می توان از چرچیل، ژنرال دو گل، استالین، هوش مینه، گاندی و... نام برد. اگر زامانداری با بحران و مشکلات روبرو شد نباید به هیچ بهانه ای صحنه را ترک کرده و فرار را بر قرار ترجیح دهد. باید مردانه ایستاد و با نجات کشورش از بحران و آشوب، جوهر ذاتی خود را نشان دهد. در زمان آزامش و سکون هر کسی می تواند رهبر و قائد و پیشوا باشد؛ حتی مش قاسم دانی جان نابالو! ناخدای کشمی در موقع تلاطم دریا و طوفان باید تمام سعی و تلاش خود را بر این پایه بگذارد که سفینه را همراه با سر نشینان آن، با کاردانی و درایت، به ساحل امن برساند نه آن که سر نشینان سفینه را در میان تلاطم امواج رها کرده خود و خانواده و دارایی، رموالش رانجات دهد.



رفسنجانی در ۱۵ خرداد سال ۱۳۲۲ طلبد ای بود که دستگیر شد و برای گذراندن دوره سربازی به پادگان بانگاه تعویل داده شد.

آقای رهبا پهلوی و هواخواهانش می فرمایند گذشته را باید به گذشته سپرد و امروز فقط اتحاد در صورتی که بزرگ باشد و مصایب و مشکلات های گذشته را مورد بررسی قرار داده و با آگاهی کامل از علت های پیش برود. بی جهت نگفته اند که: گذشته چراغ راه آینده است. در مورد رهبران سیاسی و تاریخی از چرچیل و دو گل و... نام بر می دهیم انتصاف دهید که گاندی استالین نیو د استالین هم هر چیل نمی توانستند. این قهرمان ها را در شرایط تاریخ خودشان بگذارید آن وقت خواهید دانست که رهبا شاه نیز جای خود دارد. مدرسه نظامی که شما از آن بیرون آمده اید و دانشکده ای که من از آن بیرون آمده ام را او بنیاد نهاد. ارتش نوین ایران را

گرایش به سمت پادشاهی دارند؟ مشرو هشتگ مهبران ادیب: اجازه بدهید پیش از پاسخ دادن به این پرسش شما اشاری را به توضیحی که دادید بکنم. اگر به چرچیل، استالین، دو گل و... از آن هانام بردم چهره هر کدام در شرایط و موقعیت خاص رهبران ایشانند و با رهبران استادانه خطر را از سر جامعه خود دور کردند نه این که به معض روبرو شدند با بحران کشورشان راتر که کرده و به جای امن پناه بردند. اما در مورد خدمات رهبا شاه از زمان سلطنت ایشان خدمات ارزنده ای انجام گرفته است. ناگفته نماند اکثر دیکتاتور های جهان خدمات ارزنده ای به کشورشان نموده اند. برای مثال آدولف هیتلر از یک آلمان مخروبه و شکست خورده در جنگ بین المللی اول در عرض کمتر از بیست سال بزرگترین قدرت دنیا را ساخت، همچنین موسولینی در ایتالیا. اما در مورد دیکتاتور ها این مثل ایرانی کاملاً صادق است که «جو جابا باید در آخر پاییز شمرده. بدیدم که عاقبت سر سر آلمان و ایتالیا چه آمد. اما در مورد ایران خودمان باید دانست که وجود ارتش برای دفاع از مرزهای کشور در مقابل یورش بیگانگان است. همگنان شاهنده که در یورش ناجسمر دانه نیرو های نظامی انگلیسی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آن ارتش مجاهد با فرماندهان تعیینشده در «سن سیر» فرانس، کو چکنترین دفاعی نکرد و گذاشت تا نیرو های متجاوز تا قلب مملکت پیش بیایند. اگر هم مقاصد های کوچکی در شمال و جنوب مغرب انجام گرفت از سوی در جرات پایین تر و سن سیر نه ندیده ا بود. در مورد رهبا شاه قید باید گفت که او خدمات جریسته ای نمود به مناسبات عالی نظامی و اجتماعی رسیدند. وضع تاریخ نفی خوش است. بگذریم، نفس جوانان ایران را چگونه می بینید، آیا آن ها

آقای رضا پهلوی چیزهای گزین ندارد

بقیه از صفحه ۲۱

گذاشت و خود به تبعید رفت. که بحث در این مورد موقوفه دیگری است و جاییش در این گفتگو نمی‌باشد. در مورد سؤال اخیر شما باید عرض کنم، تا آنجایی که از دوران کشته‌خیز دارم، بخصوص در ارتباط با شاخه‌های از جوانان، با کمال تأسف باید بگویم آقای رضا پهلوی و طرفدارانشان جایگاه قابل توجهی در بین اکثریت ملت، بخصوص نسل جوان ندارند. این ملی‌گفتمانی که در هر روز برای ایشان انجام می‌گیرد در داخل کشور خریدار چندستانی ندارد. ایشان از زمانی که زید پهلوی امروز فرار کرد، اتحادیه دور تازه‌ای از مبارزان را آغاز کرده‌اند، پی‌وی‌پس از فاجعه دلخراش ۱۱ سپتامبر که به آن شدت بیشتری بخشیده‌اند، آیا تاکنون نتوانسته‌اند چند گروه سیاسی، یعنی آن‌ها که خودخواهان رژیم گذشته را دور خود جمع کنند؟ مشت نمونه خرواز است؛ حقایق را باید گفت. هر چند بعضی از مذاق‌ها خوش نماند، می‌دانم که در صورت انتشار این مصاحبه ممکن است مورد حمله و دشنام بدوی براه هواخواهان ایشان قرار بگیرد ولی به قول زنده‌شیراز:

روندگان حقیقت را به بلا میرند
رفیق عشق به غم‌راز داز فر از و نشیب
و تو تاید این حرف شعا باشد بگویم
یکی این و طریز پرست و رفیقینه که لفظی
از او تقاضای گفتگو کردم در جوایم
پاک را به من طریز پرست و رفیقینه که لفظی
از او تقاضای گفتگو کردم در جوایم
گفت: «هر گاه بنده بخوام مصاحبه کنم
باید رویاروی سلطنت طلبان بایستم که
نوعی جنجال ناپهنگام آغاز خواهد شد.
اکنون هنگام دیدن نقاط مشترک است، آن
که ما شیوه‌های خودمندان‌های که شعار در
خدمت شعور دادیم، نه آن‌که شعور زید
فرمان شعار دادیم. من تاگزیرم در مصاحبه
و گفتم و شتود نکاتی را مطرح کنم که به

مدیون مرحوم محمدعلی شاه پهلوی بداندت چون او بود که این شانس بزرگ را نصیب آقایان نمود. فردوسی، کجاست
حجت الاسلام هم نیست تا چه رسد به
آیت الله بودن! او در واقع ۱۵ خرداد
۱۳۴۲ یک طلبه بود که دستگیر شد و برای
گذرانیدن دوره سرسازبی و یادگان باغشاه
تحویل دادید. شش روز از انعام سرسازبی هم به
شغل خراب و فرسوش زمین و ساختن
مشغول شده، حالا چگونگی او به مقام
آیت اللهی ارتقاء یافته خدایمان دادند اما این
شیخ حلیه گر و جماعت‌اندازان را به نرخ
روزی می‌خورند. او و خانواده‌اش بسیاری
رسمین به هدف‌های ناسمج و خشان که
جمع‌آوری ثروت و مکنت از هر راهی
است، به طرز دیگری نمی‌دانند و در این
راه هیچ‌گاه بایستند خلاق و شرف و
انسانیت، حتی دین و مذهب نبوده و

نمونه بود. اگر می‌پشیم او عاشق ریاست
است که هر خاطر چیزی می‌ماند باشد.
بهرات می‌توان گفت که این شیخک
پیر آبر حنی شیطان رحیم را هم درس
می‌دهد. او به خاطر نافع شخصی حاضر
است ایران را ویران و مقلتی را به خاک و
خون بینشانند. پس از صدور رای دادگاه
میکوتوس، رژیم اسلامی سرسازبی خود
را در جامعه جهانی از دست داد و سران
نظام به عنوان جایگزین تحت پیگرد قرار
گرفتند. لذا دست‌اندرکاران حکومتی،
برای روزی که این محصنه و اقتضاح
جهانی، تصحیح گرفت چه شیطان‌ها
بدر کبیر زمینشان را با مساسک حقه و
تزیید پیر شاند. در همین راستا بود که آقای
سید محمد خاتمی را آیدان لیخند نمکین و با
شعار گفتگوی تمدن‌ها و جامعه‌مدنی
در ویرتین رژیم قرار دادند تا بدین ترتیب
فضایها را مدیریت کرده و با دگرارسیون
ویرتین جدید جلب مشتری نمایند. آن‌ها را
به داخل بکشاند. ولی در عمل معالسه در
پستوی دکان و با همان متهمان دادگاه

میکوتوس انجام می‌گیرد نه در ویرتین آقای
خاتمی. در تمام مدتی که ایشان عنوان
پرطمطراق ریاست جمهوری را دارند که
می‌کشند قبیح ترین جنایت‌ها را در داخل
کشور انجام گرفته است، بگیر و ببندند
سیر نجومی دارد، دانه‌ها ضربه و شتم و
دستگیری و شکنجه دانشجویان و جوانان
مبارز روز به روز گسترش بیشتری به خود
می‌گیرد، برای ایجاد رعب و وحشت در
جامعه، هر چند گاه در کوی و برزن در برابر
چشم‌ان و شتند زده‌هایران، کتند و با
دار می‌کشند، با سنگسار می‌کشند و دست
و پامی برنده یا چشم از حقه در می‌آورند
و با شلاق می‌زنند. در این اوضاع و احوال
قربون و مسطانی همه نظر‌ها به ویرتین نظام
لیخند آقای خاتمی و گفتگوی تمدن‌ها
آن هم در جامعه‌های که به عصر حجر
باز گشته، معطوف شده است!

● دورنمای آینده را چگونه می‌بیند؟
در هنگام مه‌ان ادیب: مقلما نباید
عرض کنم انقلاب ۲۲ بهمن را می‌توان
ادامه انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن
صنعت نفت دانست که برای این کسب
استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی انجام
گرفت ولی با هزار افسوس، انقلابی که
می‌رفت تا سر مشق ملت‌های زیر سلطه
استبداد قرار گیرد پر از دسیسه‌گرایی از
ملایان و همچنین تشبیه و تشبیه‌کنان
سازمان‌ها و شخصیت‌های ملی و
مماندوگرتا به تکراره کشیده شد و سرانجام
داندو در جنبش پیشین به شکست انجامید
اما باید این حقیقت را مد نظر داشت که این
شکست موجب شده تا کشورهای در
سراسرین معطوف افتد و خدای ناکرده شت
و جدت ملتی به یکباره بپاره شود. اکنون
ایران مانند بیمار مشرف به موتی است که
جهت بازگشت به سلامت در انتظار
ویرتین داروی شفا بخش باید
بوسیله سازمان‌های ملی و آزادیخواه
فرهم گردد. اما این امید روز به روز کمتر

می‌شود زیرا سازمان‌های ملی متکی به خود
تایه امروز نتوانسته‌اند اختلاف سلیقه‌ها را
کنار بگذارند و در وجه واحدی گرد آیند.
ایرانی که سده‌های متصادی معلم
اخلاق و انسان دوستی بوده است اکنون به
گونه‌ای وحشتناک و با شتاب تند به سوی
استحطاط اخلاقی و فساد آن هم در
گسترده‌ترین ایحاد رانده می‌شود. نظام
حاکم بر کشورمان که مدعی پیروزی کردن
اسلام ناب محمدی در جامعه است،
برای تثبیت پایه‌های لژرآن حکومت
جایزه‌ها خود به مژوره‌های جامعه را به
سوی فساد اخلاقی هدایت می‌کنند زیرا
نیک می‌داند که در یک جامعه عاری از تقوا
و اخلاق، آسان‌تر می‌توان به حکومت ادامه
داد. این آسان‌ست که چه‌ا‌ه‌ها می‌مانی
و فرهنگی کشورمان از آن غافلند، به همین
جهت ملت ایران بخصوص نسل جوان به
سرور از سازمان‌های مخالف رژیم دل‌سرد
شده و نقطه اتکاز را در جای دیگر جستجو
می‌کنند. این نکته را هم نباید از نظر دور
داشت که مردم ایران در صورت داشتن
رویهی فرزانانه، در فریخته، همواره آماده قیام
و هر گز نه فداکاری و جانبازی هستند؛
گذشته به خوبی این حقیقت را به اثبات
رسانده است. این اسر در صورتی
امکان پذیر خواهد بود که سازمان‌های ملی
و آزادیخواه با طرح و برنامه مدون به
سازمان‌دهی پرداخته و پس از آماده‌سازی کامل
در وقت مناسب وارد عمل شده و مطمئن
باشند مردم ایران بخصوص زنان و جوانان
در کنار آن‌ها خواهند بود. متأسفانه اکنون که
برنامه‌ای در کار است و نه طرح و سازماتی
زیرا خود گروه‌های سیاسی به علت
بی‌برنامه‌گی کلی سر در گم شده‌اند.

اما نکته بسیار مهمی که باید مورد
توجه همگان قرار گیرد این است که زمانی
که نبردهای سیاسی در صف و بی‌تدبیری
قرار گیرد و از رهبری آگاه و دانشمندی
بفیه در صفحه ۲۳

آقای رضا پهلوی چیزی برای گفتن ندارد

بقیه از صفحه ۳۹

قلمت را بدست می گیرند. اما خطر اینجاست که در اثر دسیسه یگانگان، زوال پینوشه ای سرنگ آید و زمام امور کشور را در دست بگیرد. همین قدر کافی است تا او آزادی رفت و آمدش از لباس پوشیدن و مصونیت حریم خانه ها تا تعیین نامید و دست آغز آمده ها و واسطه ها را از زیر نیازمندی های عمومی قطع نموده و از همه مهمتر سر آخوند جماعت را برای همیشه از سر ملت ایران کم نماید. آن وقت مردم از پیرو و جوانان او را ناسیجی خود دانسته و پیشش خواهند نمود.

امروزه روز، مردم در ایران پیش از هر زمان به امنیت و آرامش و آزادی اجتماعی نیازمندند. ملتی که در طول یک صد سال اخیر با همه کوشش و مجاهدت و دادن هزاران قربانی هنوز نتوانسته است به آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی برسد و هر زمان تا آمده آن را بلسن نماید با نرفته ای از ما بهتران از سنگ ها از آن دور شده باشد. استعلائی آزادی سیاسی را به نقاشی بکشند و آسایش و امنیت و آزادی اجتماعی را به ولو در زیر سایه یک دیکتاتور مصلح بدهند. در هنوز وقت باقی است، باید تکان خورد و شعار را کنار گذاشت و وارد عمل شد. باید از جان و مال مایه نگذاشت. باید اختلاف سلیقه ها را به دور ریخت و دست در پرتی همه نهاد و با طرح و برنامه مشخص به بازی هم وطنان درون کشور و ملت را چسباند. باید از مبارزات زنان و جوانان و بیادانشجویان دلآورد حمایت و پشتیبانی جدی نمود. در این صورت و به طور یقین نیز و های مسلح ارتش ایران زمین در کنار ملت و حامی مردم خواهند بود.

شما جسمانی اظهار علاقه به دموکراسی می کنید ولی احساس می کنم چون خود را از آن دور می بینید، ما وجود صرف وقت بسیار و استدلال بی شمارتان،

را حبل را موکول به یک کوتهای نظامی می کنید. من به شما ایرانی نامرد چون خیلی ما ممکن است این طور فکر کنند که خیل چون ارتش به کمک باستان انقلاب و بسیجی ها سپاهیان عراق را از ایران پس براندیس میجویند است و می تواند به جای مردم تصمیم بگیرد. ولی یک از روش است، یک فرد طرز ارتش می توانی کشیده که دموکراسی نیست. خمینی روزی که گفت نجات و وطن از اجنات جنای مهتر است، ولی جناب سرهنگ عزیز این ارتش را چه کسی بنیاد گذاشته بود که چنین حساسیتی نسبت به وطن دارد؟ این ارتش را درضا شاه کفیر بنیاد نهاد و محقره شاهنامه آن بیشتر کرد ولی وقتی ارتش مردم به انقلاب جو شد همین ارتش ۵۰۰ هزار نفری، با فرماندهان همنسیر دودلش، خود را در خدمت مردم گذاشت. بنابراین اگر از سر عصبانیت نفی این دو یادداشت وطن پرست را بکنیم، به دلیل دهها کتاب مستند که در این سال ها خارج جری ها و ایرانی ها نوشته اند، اگر دست او را های آنان ممکن نیست، آن انقلاب نمی شد در سال ۱۳۵۸ یک سال بود کارخانه عظیم پتروشیمی در بندر شهروهر با هزاران کارگر که خارجی که برای کارخانه میسر کرده بودند باج می افشاند. کارخانه میسر سرچشمه نمادهای پرستاری بود و نیسی از سطح کشور زیر پوشش برق انسانی می رفت و دیگر از این قوم بدش رو یا نبود. شما زاده ره پهلوی نیز مانند پدرش عاشق ایران و سرپندش و آزادی آن است. در مورد جوانان ایرانی ساکن ایران که شما با آن ها در ارتباط هستید چه می اندیشید؟ من می توانم می کنم آن ها را شاعر رضا پهلوی را در کرده اند ولی آن ها به کودتایی که شما و برخی دیگر به آن می اندیشید معتقد شده اند؟ امتیاز مردم از آن همان طور که شما گفتید امتیاز و آزادی است ولی آزادی شعار خمینی هم بود، باید دید آزادی در پناه

قانون یا آن سوی قانون؟ همه ما آرزو مندیم این رژیم بود ولی آیا بنیاد به این موضوع فکر کنیم که شاید این رژیم معاندت و پوست بپاندازد و خود را با بپوش کند؟ یا دادن امتیازهایی به تمام اقشار مردم؟ انجام کودتای نظامی خطری در بر دارد و آن دیکتاتوری آن هم از نوع دیکتاتوری نظامی است. فکر نمی کنید کودتایی که به تجدید و ترقی ایران منتهی شود همان است که رضا شاه کرد و پنجاه و اندی سال هم دوام پیدا کرد و امروز هم، پس از هشتاد سال، وطن در همان خط ترقی است ولی دست و پای خود را در تار و پود شعارهای استبدادی سلطان بزرگ، حجاب اجباری و اسلام فاش محمدی بسته است؟ باید بپذیریم که ما فاقد انضباط اولیه هستیم، ما از روش پیرزاییم، ما زخمی و عصبی هستیم و مبارز سازمان یافته را جز به صورت نظامی نمی توانیم تجسم کنیم. به همین دلیل است که در بحران ها همیشه انجام ندادیم، که شخص تدبیر سیاسی ما بود است. به عنوان مثال، کوتهای قاجاریه آغاز محمد خان علیزاده زنده، کوتهای قبیله البدین، مطایبانی علیه رژیم احمد شاه قاجار، ولی این بار ارتش در کنترل دست است و ارتشی است مذهبی و ملی با وز و فکر بسیجی و پاسداران و انقلابی جمهوری. ارتش ۵۰۰ هزار نفری دوران پهلوی با فرماندهان دهن سیم و دیندانش کوتهای کرد و تسلیم آخوندها شد حالا شما انتظار دارید سر داد پاسداران نقی و سر تیب پاسدار ذوالفقار تحت سرپرستی شماست و خونی جنگ، ذوب شدن در ولایت. کوتهای که گفتند؟ شما چگونه می توانید اعتقادات مذهبی نظامیان را عوض کنید؟ مشکل ما امروز مشکل خودی است، مشکل خودی هر تنگ، ماست، فرهنگ ما تنبسی می و مذهبی است، بافتان تر دو که رضا شاه خود ابتدا بار و حاتیون همراه بود.

سرهنگ مهران ادیب: فکر می کنم

من نتوانستم منظور او خوب بیان کنم یا شما متوجه چه اوضاع شدید. من هیچگاه از کودتا دفاع نکردم. کوتهای هر مشکل و منظوری که باشد تسبیح و مردود است. برای نمونه می توان از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خود شنیدی و قاجاریه با سر از آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جلع حکومت ملی و دموکرات دکتر محمد مصدق نام برد که ۲۵ سال نظام دیکتاتوری سلطنتی را در پی داشت و در نتیجه به استبداد مذهبی ختم شد؛ که خود شتی هفتاد و خواهد بود. اگر بخواهیم وارد جزئیات آن بشویم و جایش اینجا نیست، بلی، اگر سازمان های سیاسی دست از پرانتگی بر نداشته باشد و وحدت ترسند در زیر همین پاشنه بچرخد خطر کوتهای پیش است. شما سیر و هائی مسلح را در ذوالفقار نقدی و شماستایی نبینید؛ بدنه سپاه، بخصوص ارتش، در صورت یک حرکت مهاجرتی و ضد استبدادی از سوی ملت در کنار مردم قرار خواهند گرفت؛ حساب سران را از بدنه جدا کنید. هیران نظام با توجه به این واقعیت بود که سپاه را مجبور کرده در مقابل ارتش قرار دادند پس از ملتی به سپاه نیز مقبول شده و بسج را سازمان داده اند، آن هم سپاه گسترده و در برابر هر دو نیروی نهاده اند. ولی نباید فراموش کرد که این افراد فرزندان ایران زمین هستند و خون ایرانی در رگ هایشان در جریان است. پاسدارانی که جلوی ضرر و فتنه جانی کشیک می دهد و پاسداران حافظ جان آقایان بارها از زبان آن ها شنیده اند که امام علی نان خشک می خورد و سب و صلوات بر دروش می انداخت، ما حاکمستی که رهبرش چنین باشد می خواهیم. اما اکنون ما چشممان خود زندگی فوق شایسته آنان را می بیند که هر روز یک عیالی بافت تابان بر دروش و قبای فاخر از بهترین پارچه انگلیسی بر تن می کنند؛ فساد در بین

لحفا ورق بزنید

آقای رضا پهلوی...

بقیه از صفحه قبل

دختران و پسران آقایان به اصطلاح علمای دین که جای خود را دارد. از آن گذشته افراد سپاه پاسداران کور که نیستند، با چشم خود فلاکت و بدبختی و سیه‌روزی مردم را می‌بینند. در گذشته یک امیر ارتش از زندگی مردمی بر خیز بود ولی اکنون همان امیر برای ادامه زندگی مجبور است بعد از ساعت خدمت لباس شخصی بپوشد و با ماشین دست خندم خود مسافر کشی نماید تا خرج و دخل زندگانی را جور کند. اما در مورد انقلاب، اگر ارتش ۵۰۰ هزار نفری شاهنشاهی در برابر انقلابیون سکوت کرده این جهت بود که مردم یک پارچه به پا خاسته بودند. وظیفه ارتش جنگیدن با مردم نبود و نخواهد بود، ارتش حافظ حدود و نفوذ کشور و حامی ملت است. ولی امروزه وحدت از بین مردم رخت برسته و اگر حرکتی هم انجام می‌گیرد خود جوش و بسیار پراکنده و بدون برنامه و سازماندهی است. گناه متوجه جناح‌های مختلف اپوزیسیون است که پس از ۲۵ سال هنوز نتوانسته‌اند به وحدت برسند.

اما درباره دین، امروزه دیگر مردم آن وابستگی را که به دین داشتند، از دست داده‌اند. زیرا به وضوح می‌بینند ملامت‌هایی که تاخیر و زبرای به دست آوردن یک متر ۱۰۰ تومانی مجیز هر کس و تا کسی را می‌گفتند اکنون از برکت انقلاب به جباه و مقام فرعون‌ها رسیدند و دیگر خدایان هم بنده نیستند، خانوادهایشان چنان در فساد مالی و اخلاقی غرق شده‌اند که هر کس که بدست‌های هم از آن آگاه است، فقط کافی است ورق برگردان وقت خوابم دیده‌اند از تاکه نشان خواهد ماند. نه از تاکه نشان. در مورد گذشته ارتش هم باید حقایق را بازگو نمایم. در رژیم گذشته افسرانی را که با قدرت و دلیری و کاردان بودند در مقام‌های ستادی و آموزشی می‌گماردند. نمی‌گذاشتند یک فرمانده پیش از سه سال در منطقه‌ای فرماندهی داشته باشد زیرا می‌ترسیدند آن فرمانده محبوبیتی در بین مردم محل کسب نماید. رضا شاه که خودش با کودتای نظامی به سلطنت رسید و مصدر همه امور شده همواره در هراس بود که نکند کودتا در ارتش به صورت سنت درآید.

در ابتدا به سرهنگ پولادین که افسری بی‌شعاع، کاردان و مبین پرست بود و در جنگ بین المللی اول همراه کلنل محمد تقی خان پسیپیان در یک حمله

نمونه دیگر: در عملیات مانور لشکر، یکی از درجه‌داران که دارای پنج سرعائله بود جان خود را از دست داد. ماهانه ۲۵۰ تومان به خانواده او مستمری پرداخت می‌شد که کفاف گراییه منزل خانواده آن مرحوم (که باید گفت شهید زیرا در حسین خدمت و انجام وظیفه کشته شده بود) را نمی‌داد. اول هر ماه همکارانش رجوع می‌شدند هر نفر ۵ تومان یا ۳ تومان جمع کرده و روی هم گذاشته و به خانواده آن مرحوم می‌دادند تا کمک‌ها جبران باشد.

نمونه دیگر: حدود سال‌های ۱۳۴۵ یا ۵۵ بود که به عنوان راهنما همراه چند افسر آمریکایی جهت بازدید به اطراف دشت میشان رفتم. در حسین گذر از چند روستا، یکی از افسران آمریکایی از من پرسید این چیزی که زنان روستا با دست درست می‌کنند و بر دیوارها می‌چسبانند چیست و برای چه کاری می‌باشد؟ پاسخ دادم که این مدفوع گاو و گاو میش است به نام تاپاله، آن‌ها را جمع کرده و بر دیوار می‌چسبانند تا خشک شود تا از آن برای سوخت تنوری یا پخت و پز استفاده کنند. آمریکایی نامبرده به تعجب سرش را تکان داد و گفت: سرزمینی که بی‌روی در پایی از نفت و گاز قرار گرفته عجیب است که ساکنانش مانند انسان‌های عصر حجر زندگی می‌کنند! بلی، همان سرزمینی که از برکت آن هزاران کارگر خارجی به نان و نواهی رسیده بودند، ساکنان ایرانیش زندگی بدی داشتند. من و جب به وجب استان خوزستان - که از برکت درآمد نفت و هیزش بادی در لرغیب انداخته و دست در جیب جلیقه کرده و می‌فرمودند: «مه فشاند نور و سگ عو کتد» - از دیدن پا گذاشته و باز زندگی مردم بومی آن‌ها آشنا شده بودم. با این‌که استان خوزستان پر آب‌ترین استان‌های کشور است و اکثر روستاییان آن از آب آشامیدنی سالم محروم بودند و همچنین از گبر ماب. تا سف‌بار تو این‌که در بیش از ۷۰ درصد منازل روستایی دستشویی و توالت وجود نداشت و ساکنان از پشت دیوارهای منزل استفاده می‌کردند. با توجه به این امر، بلوچستان دیگر جای خود دارد. اگر بخوام وارد جزئیات بشوم شرح مصائب و مشکلاتی که موجب شد که ایران عزیز ما به این روز نهایه بیافشد و بیش از ۵ میلیون مردمش آواره سراسر دنیا بشوند، تا روز حشر ادامه خواهد داشت. بالا رفتن قیمت نفت ما را فریفت در دست‌های آدمی که از فروش خوتش ارتزاق نماید و به این کار خود هم فخر کند! بگذریم، به قول مولانا:

همراه کلنل محمدتقی خان پسیان در یک حمله
دلاورانه توانست نیروهای متجاوز روس را از همدان
به عقب رانده بدینین شد و این انصر شجاع و
وطن پرست را به جوخه اعدام سپرد. در ارتش
شاهنشاهی عدم اعتماد حاکم بود. برای نمونه، من از
سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۲ در لشکر ۹۲ قره‌هی اهواز افتخار
خدمت داشتم. روزی در باشگاه لشکر همراه تنی چند
از همقطاران مشغول صرف صبحانه بودیم، به شوخی
گفتم رشید بهبوداف از آذربایجان اشغالی (پناگو) به
ایران آمده تا کنسرت بدهد. هفته بعد به دفتر ضد
اطلاعات لشکر احضار شدم و مورد بازخواست قرار
گرفتم که منظور از بیان «آذربایجان اشغالی» چه بوده و
چرا این عبارت را بکار برده‌ام؟ گفتم یک شوخی ساده
بود و منظوری در کار نبوده است. انصر سؤال کنشده
گفت این اطلاعات را «ساواک» خود مستان به ما داده
است، از این به بعد مواظب رفتار و گفتار خودت باش
که دیوار موش دارد و موش هم گوش. خوشبختانه
مسئله به خیر گذشت.

قول مولانا:

شرح عشق از من بگویم بر دوام
صد قیامت بگذرد و آن ناتمام

دو خاتمه باید باز به این نکته اشاره کنم که هیچ
گروه سیاسی به تنهایی قادر نخواهد بود در رهایی
کشورمان از زیر سلطه استبداد و ارتجاع مذهبی قدمی
بر دارد. باید صداقت داشته باشیم و به اشتباه‌های
گذشته خود اعتراف نماییم و در جبران آن بکوشیم نه آن
که همه تقصیرات را به گردن دیگران بیاندازیم. تا از
عنیت در نیاییم و مانوشیم و در یک جبهه گسترده گرد
نیاییم روزگار به همین منوال خواهد بود. باید از تاریخ
یک صد سال اخیر کشورمان بخصوص ۵۰ سال
گذشته درس عبرت بگیریم و با کمک هم برای آینده
طرح بریزیم. چنانچه همه با هم باشیم، پستی، نیروهای
مسلح هم در کنار ما خواهند بود. امروز اگر تجنیم فردا
ذیر خواهد بود. پایان سخن را به وند شیراز می سپارم:
ریاب و چنگ به بانگ بلند می گویند
که گوش هوش به پیام اهل راز کنید